

از: صالح حسینی

# پژوهشی پیرامون پدیده تصوف

در باره تصوف سخن فراوان رفته است. گروهی عم طغیان علیه آن برافراشته گروندگان این مکتب را هرگزی مذهب شمرده اند. گروهی دیگر آنرا ستوده و رهبران آنرا از انسانهای وارسته نامیده اند. عده ای با کونه نظری تصوف را فکر مند در صد ایرانی شمرده اند و کسانی دیگری که کارشان تحقیق بوده بجمع آوری اینها و مدارک بوداخته و بالمال اصولی را که منجر به پیدایش صوفیگری شده است نقد می نگردند. و نقلی که نمایانگر ضعف و قوت ایدئولوژیها و مکاتیب آن و شعر و نثر است در مورد مکتب تصوف جبهه نگرفته است، یا اگر نقد شده تا آنجا که اطلاعات ناقصی من میرسد بسنده نبوده است که کار نقد در این مکتب در اکثر موارد مترادف با غیبی خوانی است.

حقیقت اینکه تصوف دوچهره دارد، چهره مثبت و چهره منفی. چهره مبارزه با دنیا داری و پست بینی و در نتیجه نوعی مبارزه و طغیان و چهره منفی همه چیز و پرداختن بخود و بدنمای درون وارد شدن و در گریه. پیشگامان چهره مثبت تصوف از نخبه های روزگار بوده اند. آنانکه فریب زرو زور را نخورده و در مقابل جمود فکری و تخجر اندیشه طغیان کرده اند. گستاخی اندیشه داشته و منصوروار تا سردار رفته اند و ندای انا الحق داده اند و چونان با یزید درجه خود غیر خدا ندیده اند که انسان خلیفه خداست بر روی زمین. باید هم در سیمایش نور خدا تجلی کند. خودبین و پست بین نگردد و در اندیشه متعال بودن باشد. صوفیان وارسته نیک دریافته اند که سرمایه داری و شکم پرستی و جاه و مال پرستی، انسانرا از مسیر اهورائیش باز داشته بجانب مردار خواری می کشاند که انسان مجموعه تضادهاست. لجن متعفن و بدبوست «صلصال کالغظار» اما شگفتا که خداوند به نیکوترین صورت او را آفریده (۱) و از روح خویش باو ندیده (۲) و همچون دایانوس دوچهره گشته است. یک چهره اش حامل آتش خدائی است چونان پرومته و چهره دیگرش پست و زمینی همچون زئوس. اینست که در مقابل دنیا داری خلفا و شهوت و شکم پرستی از بابان اعتراض کرده اند و چون دیده اند که اعتراضشان و فریادشان در گلو خفه میشود گوشه عزلت در پیش گرفته اند و به خلوت تأمل.

های عاشقانه خویش خزیده‌اند بجهاد اکبر مشغول شده‌اند که مبارزه با نفس از جهاد در راه خدا بزرگتر و برتر است. و این همان معنی است که آربری (۳) در کتاب ارزنده‌اش بنام صوفیگری (۴) از آن یاد میکند.

جنبه منفی‌اش مراد درست کردن و پیر و مرشد، ذکر و راه و سرچنبانیدن دیوانه‌وار و رقص و سماع است که کشف و شهودی دست دهد و چهره یار در آئینه جام افتد. عقل مطرود شود و پیروی بی‌قید و شرط از قلب و مراد جای هر گونه تفکر منطقی را بگیرد. انحطاط تصوف از همینجا آغاز میشود و تصوف که «چیزی بیش از تجلیات یک روح ناسامان و پیرشان و بقرار» (۵) بود و یک نهضت بود و میخواست مایه تسلی دل‌های وحدت جو باشد اینک به بحث در کرامات شیوخ پرداخت و پیشکاران و تبلیغاتچیان صوفیان در وصف پیران و اقطاب خویش کرامات فرمایشی بهر فریب مردمان بوجود آوردند. و آنچنانکه دکتر صاحب‌الزمانی یادآور میشود «در انبوه توده این کرامات، حتی می‌بینیم به خورد توده‌های عوام میدهند که جنبه کائنات، بخاطر ارضای غریزه‌ی جنسی حضرت قطب، برترین رهبر زنده صوفیان، همه در تکاپو می‌افتد، تا مبادا خاطر عزیز زاهدی کبیر، و پیری از دنیا گذشته، در پایان عمر، حسرت همبستری با پاکرگان چهارده ساله را، باخود بگور ببرد.» (۶) سعید نفیسی نهضت شعوبیه را پیشقراول تصوف ایران می‌نامد که شعوبیه گروهی از مسلمانان بودند که در مقابل تازیان که امتیاز نژادی برای خود قائل بودند خود را نسبت به تازیان امتیاز می‌نهادند خلفا را نشمن و بدخواه خود دانسته وزیر بار استیلای آنان نمی‌رفتند (۷) و اساس تصوف را Anticlericalisme (ضد آخوند بازی) و Antiritualisme (ضد تشریفات و عبادات و مناسک مذهبی) میدانند (۸) از سوی دیگر، دکتر براهنی مذکر بودن تاریخ ایران را عامل بوجود آمدن راه و رسم و روال خشنای عرفان می‌داند و در نتیجه استنباط می‌کند که فرهنگ ایران که بایستی جامعیت می‌یافت از ذهنیتی سرد می‌آورد که قرنها شعور و فکر ایرانی را در خود فرومی‌قلانند (۹) بهر تقدیر آنچه که مسلم است تصوف بدوا به این صورت ظاهر شد که مبارزه‌ی منفی باشد علیه تعدی حکومت چاب بنی‌امیه، «چه روشنفکران آن عصر حاضر نشده‌اند بصورت غلامان حلقه بگوش حکومتها درآیند و در کج خانه خود به عبادت و ریاضت پرداخته‌اند» (۱۰) و در یک تعبیر جامع و راستین «تصوف در نتیجه فشار طرفداران خلافت موروثی اسلامی بر اجتماع پدیدار شده است» (۱۱).

تصوف در نتیجه تاثیر افکار یونانی و بخصوص بودائی از مسیر نخستین منحرف گشته و چه بنا که با اسلام منافات پیدا میکند و کوشش امام محمد غزالی در تلیق دادن اصول صوفیگری با مذهب سنی و در نتیجه سازش آن با شریعت اسلام ره بجائی نمی‌برد. چه تصوف که روح میاوزه در ناآش نهفته بود، در مقابل اسلام که روحیه‌ای مثبت آفریده، روحیه‌ای منفی می‌آفریند (۱۲) و با مالک با نفی زندگی اجتماعی و مبارزه برای پیدایش یک زندگی ایده‌آل جمعی که هدف اسلام است، به عنصری ضد اسلامی بدل میگردد. تا آنجا که مولوی برای سالک راه عرفان سه مرحله شریعت و طریقت و حقیقت را برمی‌شمارد که با گذشتن از هر مرحله سالک از مرحله دیگر بی‌نیاز میشود. و در نتیجه تاثیر افکار یونانی آن توحیدی که در اسلام روی آن تکیه میشود و در تمام امور عالم و ذوات هستی جاری است به دوگانگی بدل میشود که در قرآن همه عناصر دارای یک وحدت هماهنگ هستند، چه پاکترین و متعالی‌ترین و چه پست‌ترین، از یک روح واحد سرچشمه میگیرند و حیات می‌یابد و کل شیئی هالک الا وجهه (هر پدیده‌ای و هر شیئی در جهان ناپود شونده است مگر شیئی که رو بسوی او دارد) ناظر این معناست و در صوفیگری به فناء فی‌الله و بقاء بالله تفسیر و توجیه میشود. عقل و استدلال کوبیده میشود و پای استدلال چوبین میگردد. تنها عشق است که در همجا مظهر و پیروز میگردد در نتیجه بد و خوب، دنیا و آخرت، عقل و عشق، خدای مهربان و خدای قهار از هم فاصله میگیرند. عینیت‌ها به ذهنیت مطلق بدل میگردد و صوفی همه‌چیز را به درجه ذهن می‌کشد. اشیاء و تصاویر را ذهنی و سوررئالیستی میکند. این دوگانگی و ثنویت مبنای دیگری جز تاثیر افکار یونانی نمیتواند داشته باشد سعید نفیسی فرد بزرگواری چون لوئی ماسینیون فرانسوی را کاتولیک متعصب کوتاه‌نظر میخواند که چرا نسبت ناروای تاثیر افکار غربی را به تصوف ایران میدهد از طرف دیگر خود نفیسی که افکار صوفیانه را صددرصد خالص و متعلق به استعداد و لیاقت ایرانی میدانند اعتراف می‌کند که نفوذ

افکار بودائی در تصوف ایران انکار ناپذیر است. چه میشد اگر در قصاوتها و تأملاتمان دقیق‌تر می‌بودیم و یکجانبه داوری نمی‌کردیم تا به تناقض‌گویی دچار نمیشدیم. اینهمه صخب از هیولا و عرض و ماده و معنی و جسم و روح و چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش در ادبیات عرفان ما چه توجیهی غیر از تاثیر پذیری از افکار یونان دارد. حلول یا به‌یونانی دیگر فناء فی‌الله مگر همان مذهب تناسخ نیست که یونانی را راهگشای آست؟ اعتقاد به ساکن بودن زمین که سعدی آنرا لگد خورگاو و خر میداند چرا که مانند آسمان دوار نیست مگر فلسفه بطلمیوسی نیست؟

چه استعدادی دارد که Mysticism غربی را با Sufism شرقی یکی ندانیم و رهیافت و اعراض از دنیای مسیحیت را با صوفیگری از یک روال ندانیم آنگونه که نفیسی اصرار میکند. مگر نه مسیحیت فرد را بسوی دون خویش می‌کشاند و از اجتماع جدایش کرده بسوی ترک دیگران دعوت می‌کند یعنی فلسفه خلوت نشینی و تارک دنیائی و مگر صوفیان در اصل اینگونه نکرده‌اند مگر به کنج خلوت‌های عاشقانه تخریدند و در دنیائی از خلعت‌های ناخودآگاهانه فرو رفتند و از جهان چشم پوشیدند؟ تازه خود نفیسی میگوید که «تصوف ایرانیان اساساً یادگار دوره‌ایست که ایرانیان از امتیاز طبقاتی و تعصب و سخت‌گیری جان‌آزار زمان ساسانیان بتنگ آمده بودند.» (۱۳) در نتیجه میخواستند از این تاجر فکری و امتیاز طبقاتی بیرون بیایند. لای الاقتصا امتیاز طبقاتی را نفی کردند و در خانقاه گدا و وزیر در یک کسوت ظاهر شدند. ولی آیا رهبانیت نفی شد؟ سوگمندها جوابش منفی است که تصوف «اگر از گوشه‌گیری و تجرید و تجرد و نوعی چشم پوشی روشنفکرانه از محیط اجتماعی و دنیوی سرچشمه گرفته، در اوج، تبدیل بمینغ گوشه‌گیری و تجرید و چشم‌پوشی از جهان گردیده است.» (۱۴) توضیحی که مرحوم نفیسی در مورد کلمه Mysticism بدست میدهد بسیار بجاست میگوید که این کلمه مشتق از کلمه لاتین بمعنی پنهان است و میشود آنرا درباره هر حکمت مخفی و تعلیمی که بدون آشکار باشد بکار برد و بعد اضافه میکند که تعالیم صوفیان کاملاً آشکار بوده و با مالک این کلمه برای تصوف ایران بر حسب باطلی است (۱۵) شکنا که در جای دیگر تصریح میکند که صوفیه همواره در پرده سخن میگفته‌اند چه چاره‌ای جز آن نداشته‌اند که با شعارات و کتابیات یا بقول خوشنشان «شطحیات» متوسل شوند (۱۶) و راستی را مگر تصوف ایران در اوج خویش در اشعار مولوی و حافظ جنبه القائی و سمبولیک ندارد و مگر همه‌چیز در لایرتت ذهنی صوفی رمز و راز نمیگردد و فرد بدنبال ذهنی‌ترین و ناملموس‌ترین محیط خله‌های عارفانه نمیرود؟

این چه تلاش مذبحخانه‌ای است که هر چه را که متعلق بسات صددرصد اختصاصی‌اش کنیم و تاثیر و افکار ملت‌ها را بر رویهم قائل نباشیم و قتیکه حافظ

ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنر است

چون از این غصه ننالیم و چرا نخروشیم؟

اگر من در اینجا ادعا کنم که در این شعر حافظ متأثر از اسطوره یونانی است باید بصلابه کشیده شوم؟ دلایم هم‌اینکه در شعرهای حافظ ارغنون ساز فلک یا چنگ زن آسمان ستاره زهره است. و مگر زهره یا فرنگی‌اش ونوس در میتولوژی یونان الهه زیبایی و هنر نیست؟ و حافظ آن «شوریده در گریه نشسته» (۱۷) شیون میکند که فلک زهره ساز، آن الهه زیبایی و هنر، که خود هنرمند است، دنیا را به کام دل هنرمندان نمیتواند دید. که نه تنها تاثیر پذیری عیب نیست و مقام حافظ را یائین نمی‌آورد، بلکه به غنای مفاهیم کمک میکند. این تاثیر پذیری نه تنها در مورد حافظ، که در مورد اکثر بزرگان و فرزاتگان صادق است.

تصوف ایران بدنبال تصوفی که در بصره و کوفه به توسط حسن بصری و ابوهاشم عثمان کوفی آغاز گردید، پا گرفت. باین معنی که نهضت زهدگرایی از بصره و کوفه به تمام عالم اسلام و بویژه به خراسان که در خلال نیمه دوم قرن دوم بعثت مرکز مهم فعالیت سیاسی و مذهبی بود کشیده شد. در این ولایت دورافتاده که زمانی مرکز نشو و نمای بودائیسیم بوده، ابراهیم ادوم، پادشاه بلخ روزگار میگذرانید که افسانه زهدگرایی او و دست‌شستن از مال و جاهش یادآور افسانه زندگی بوداست. (۱۸) بودا پس از آگاهی یافتن به شرایط واقعی حیات بشر و مشوش گردیدن سکون و آرامشش تصمیم به ترک بار و دیار میگردد و پس از پیمودن راه به غنایت معرفت منور میگردد. «این

معرفت او را از دنیای خلع ولبس و کون وفساد نائم وازمعنویت گذرا بیرون کشید و درپنجه جهان جاوید را براو گشود و موجود فانی و خاکی این دنیا را به نیروانا ارتقاء بخشید . « (۱۹)

ابراهیم ادهم نیز پس از آگاهی یافتن از سرنوشت انسان خلعت شاهی از تن می گذارد و جامه فقر می پوشد و قدم در راه «طریقت نیکو» میگذارد . مراحل هفتگانه سیر و سلوک تصوف ایران شباهت بسیار زیادی به طریقه بودائی دارد که آخرین مرحله تصوف فنا و تجرید و بالاتر از همه اتحاد و حلولست و این بانداک اخلاقی همان اصول معروف نیروانا است که نتیجه اش فناست (۲۰) راه رستگاری در تصوف ایران طلب عشق ، معرفت ، استغنا ، توحید ، حیرت ، فقر و فاقست و راه رستگاری در تعالیم بودا «ایمان متقن ، تصمیم متقن ، قول متقن ، فعل متقن ، زندگانی متقن ، کوشش متقن ، اندیشه متقن ، تمرکز متقن» (۲۱) است که به وحدت وجود می انجامد و نتیجه اش فناست یعنی به نیروانا یا «آتش خاموش» رسیدن .

سنائی میگوید که روح برای رسیدن به مبدا باید درجات و طبقات آسمان را بپیماید و عطار روح را بصورت مرغی ترسیم میکند که باید از هفت وادی بگذرد و به آنجائی برسد که مطلوب خود را بیابد و این مطلوب سیر مرغ است که جز مثال او و عکس او در آب نیست (۲۲) . عبدالرحمن جامی شاعر متصوف ایران ، طبق استنباط سعید نفیسی ، بیانی در لویح دارد که عینا بیان بودائیان در اثبات نیرواقت و میان گفتار نصیحتین مشایخ تصوف ایران با گفتار بودائیان قرابتها و شباهتهای شگفتی وجود دارد . تعبیری که خاتم اسم درمورد تصوف دارد عینا همانست که در تعالیم بودائی هست در نصیحات الانس جامی این تعبیر از قول خاتم اسم چنین آمده است «هر که در این طریق درمی آید میباید چهارموت را بر خود گیرد : موت ابدی و آن گرسنگیست و موت اسود و آن صبر کردنست بر آیدای مردم و موت اخضر و آن مخالفت نفسست و موت اخضر و آن پاره ها بر هم دوختنست پوشش را .» (۲۳) بهر تقدیر ، تصوف که بصورت نهضتی آغاز شده و در طول حیات خویش از مکاتب و نهضت های دیگر متأثر گردیده و بی هیچ تردیدی از آسیب های نهضت نیز برکنار نمانده ، مکتبی درون گراست ، هر چند که «تعالیم بودائیان» انبوهی از معارف بشری ، از درون بینی ها و جهان بینی ها ، از روانشناسی ها و انسان بینی های ظریف و آموزنده وجود دارد که یکباره از آنها نمی توان دیدن بر بست (که) بخش مهمی از ادبیات بر ذوق و لطیف ما ، همگی خود را مدیون نشئی تصوف است» . (۲۴) و هر چند که تصوف نیروی انسانها را به جستجوی قدرت مکنون در ذات بشری واداشته و بالمال به خودشناسی کمک کرده است و مردم را با چشم پوشی از دنیاداری به «سلطنت ملک معنی»

فراخوانده ، در نهایت به تخدیر انسانها پرداخته است . و پایت کردن به زندگی و نفی «خصت مادی و اجتماعی و دنیوی» سه خصلت بارز اسلام - اسطوره آزادی مادی و معنوی اجتماعی به قشرهای تحتانی ذهنی منتقل شده ، حیاتی مجرد به آن داده شده است . (۲۵) در نتیجه علاوه بر تبدیل شدن به عنصری ضد اسلامی به مقدرات اجتماعی و تاریخی مردم نیز بی اعتنا مانده است . (۲۶)

- ۱ - ولقد خلقنا الانسان في احسن تقويم . ثم رددناه في اسفل السافلين .
- ۲ - و نضخت فيه من روحي .
- ۳ -
- ۵ - دکتر صاحب الزماني ، دیباچه ای بر رهبری ، صفحه ۳۶۴ .
- ۴ -
- ۶ - دیباچه ای بر رهبری ، صفحه ۲۸۸ .
- ۷ - سرچشمه تصوف در ایران ، صفحه ۳۳ .
- ۸ - سرچشمه تصوف در ایران ، صفحه ۵۱ .
- ۹ - دکتر براهنی ، تاریخ مذکر ، صفحه ۱۶ .
- ۱۰ - مدرک فوق ، صفحه ۴۳ .
- ۱۱ - مدرک فوق ، صفحه ۴۱ .
- ۱۲ - تاریخ مذکر ، صفحه ۵۰ .
- ۱۳ - سرچشمه تصوف در ایران ، صفحه ۵۱ .
- ۱۴ - تاریخ مذکر ، صفحه ۴۳ .
- ۱۵ - سرچشمه تصوف در ایران ، صفحه ۴۹ .
- ۱۶ - مدرک پیشین ، صفحه ۴۳ .
- ۱۷ - تعبیر از دکتر براهنی است در کتاب طلا در مس .
- ۱۸ - آواری ، صوفیگری ، صفحه ۳۵ و ۳۶ .
- ۱۹ - مجله نگین ، «سیدارتابودا» ، شماره ۹۷ ، سال نهم ، سی و یکم خرداد صفحه ۲۹ .
- ۲۰ - سرچشمه تصوف در ایران صفحه ۳۵ .
- ۲۱ - مجله نگین شماره ۹۷ صفحه ۳ .
- ۲۲ - سرچشمه تصوف در ایران ، صفحه ۳۵ .
- ۲۳ - سرچشمه تصوف در ایران ، صفحه ۳۶ و ۳۷ .
- ۲۴ - دیباچه ای بر رهبری ، صفحه ۳۶۴ .
- ۲۵ - تاریخ مذکر ، صفحه ۴۳ .
- ۲۶ - مدرک پیشین ، صفحه ۴۷ .

## شوشگاه باران عزیزی و فریاد غمگینان کدامین فصل ترا بسفر برد؟! بهار خواهد چو شید

وقتی تو نیستی  
شب از اندوه ستارهها سرشار است  
ابرها  
دل باوازی نمی کشایند

ای تو  
بشوق دیدارت  
تمامی پنجرهها  
آفتاب را مزمه میکنند

کدامین فصل  
ترا بسفر برد  
سراغ ترا

از کدامین سوی باد بگیرم ؟  
بادها بوی غربت میدهند  
هنوز ...

بی تو  
چشمان من  
تمامی خورشیدها را انکار میکنند  
چشمانت بهار را بیمه خواهد کرد  
وبا آمدنت  
صراحت از ذهن پنجرهها

چشمهایم  
آمدنت را بانتظار نشسته اند

خواهد شکفت  
با من بگو  
چه وقت میائی ؟...

اگر برگردی  
در فراسوی باغ

### « سنفونی »

آواز ریش برگ  
در شهر سرد بانیز  
همراه با صدای  
سمضربدهای بارش ،

نیکو ترانه ای بود  
بدرقه ای جدائی .

ع . الف . پرواز  
آبان ۴۸ - تهران

### « سوا »

من می روم که با تو نباشم  
ای تکدرخت خشک !  
من می روم که بی تو ، بمانم  
در جنگلی بزرگ  
جاوید و ماندگار  
در افسون سبز و سرخ .

آذر پنجاه - گرگان  
ع . الف . پرواز